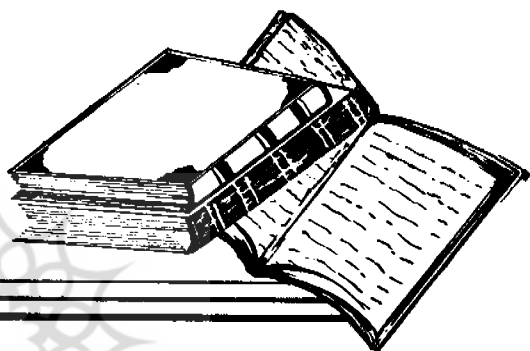


تاریخ تشکیلات سیاسی و حقوقی جهان



جمال الدین جالی

## فلسفهٔ ابناء کلیسا

با توجه به مراتبی که گفته شد قبلاً شریعت عیسی ۴ با اصول تشکیلات سیاسی و قدرت همیت حا که که زمامداران در رأس آن قرار داشتند مخالفتی نداشت حتی آنرا تأیید می کرد چنانچه نویسندگان کتاب مقدس عهد جدید با صراحت گفته اند باینکه اطاعت از قوانین موضوعه و قدرت زمامداران وظیفه ایست که از طرف پروردگار بر بندگان واجب گردیده .

سن پول یکی از نویسندگان عهد جدید خطاب برومیان چنین میگوید هر

فرد باید مطیع قدرتهای بالاتر باشد چون هر قدرتی بمشیت الهی بوجود می آید پس هر کس در مقابل قدرت مقاومت کند بامشیت الهی مخالفت کرده هیچ زمامداری با کار نیک مخالف نیست ولی مسلم است که مخالف کار شیطانی میباشد مادام که تو کار نیک می کنی از قدرت زمامدار و او همه نداشته باش کار نیک بکن تا مورد ستایش باشی بر حذر باش از قدرت زمامدار هنگامیکه از تو عمل شیطانی سرزند زمامداران نماینده خدادر روی زمین می باشند .

نظایر این آیات در کتاب مقدس عهد جدید بسیار است تا آنجا که این سلسله تعلیمات بآئین مسیحیت رنگ دیگری داد و یک قدم از فرضیه مشروطیت رومی در باب اطاعت از زمامداران فراتر نهاد زیرا حقوقدانان رومی اتو تیه و قدرت زمامدار را ناشی از مردم می دانند ولی آئین مسیح انرا ناشی از اراده الهی می داند و چون این قدرت از شئون ربوبیت است لزوم اطاعت از آن را نوعی تقوای مذهبی می داند .

روی همین اصل محققین نسبت باین قسمت از تعلیمات مسیح تفسیرهای مختلفی نموده اند بعضی اتخاذ این روش را تشخیص لزوم مدارا با زمامداران رومی و هم آهنگی با ایشان دانسته اند بعضی دیگر گفته اند این تعلیمات متحد از مذهب یهود است زیرا در کتاب مقدس عهد قدیم قدرت سلطنت را از شئون مذهب دانسته و اطاعت از آن را واجب می داند بعضی دیگر محققین نقش دو عنصر مذاهب و سیاست را سر نوشت اجتماعات و ملل در نظر گرفته و اهمیت آنها را بیان نموده اند و تفسیر روشن تری از این سلسله تعلیمات مسیح نموده اند گفته اند دو قوه روحانیت و سیاست بعبارت دیگر قدرت معنوی و مادی در هر کشور و قومی مکمل یکدیگر می باشند ایسن دو قدرت ثابت و لازم در اجتماع هر یک مصلحت بقای خویش را در سازش با دیگری دانسته اند لذا پیشوایان آغاز مسیحیت با درک این مصلحت چنین یافته اند

که باید بقدرت مادی زمامداران تکیه نمایند تا بهدفع و مقصود خویش که توسعه آئین مسیحیت و غلبه بر مذاهب باطله است نائل آیند و همچنین زمامداران باین مصلحت برخوردند که با اتکاء بقدرت معنوی و روحانی می توانند بر قلوب ملت حکومت کرده و مبنای قدرت و سلطنت خویش استوار سازند.

این تفسیر روشن و خوبی از تعلیمات مسیح در لزوم اطاعت و هم آهنگی با قدرت دولت می باشد زیرا در طی ادوار تاریخ باین مطلب برخورد خواهیم کرد که در هر موقع و هر اجتماعی که دو قوه روحانیت و سیاست هم گام و هم آهنگ بودند نفوذ و قدرت آنان محفوظ مانده و توانسته اند بهدفعهای اساسی خود توفیق حاصل کنند نمونه بارز آن در آغاز مسیحیت و غلبه مسیحیت در خاک وسیع گل بود که بنیروی قسطنطین زمامدار وقت بوجود آمد پس از آنکه قسطنطین باین مسیح گروید و بر ضد بت پرستان قیام کرد چنان مذهب مسیح رواج گرفت که بت پرستان خود بتخریب معابد و سرنگون کردن بتهایی که آنها را ستایش می کردند هر یک بردیگری سبقت می جستند ولی هر گاه این دو قدرت بعللی که همواره ناشی از غرض ورزی و سوء نیت پیشوایان مذهبی با زمامداران بوده در برابر یکدیگر بستیزه و مشاجره بر خاسته اند بضرر ملت و خود آنها تمام شده در هر صورت پیشوایان عیسوی با این بر نامه بخوبی موفق شدند و دامنه مسیحیت را چنان وسعتی دادند که که در مقابل و بموازات قدرتهای سیاسی پیشروی کرد : امپراطور که تا قبل از غلبه قطعی مسیحیت مقام پیشوائی مذهبی و ریاست روحانی مذاهب را دارا بود در این موقع در امور مذهبی تسلیم کلیسا گردید و باین نحو قسطنطین کلیسا را تجلیل و قدرت اساقفه را کاملاً احیا کرد اساقفه نیز امپراطور را تعظیم و تأئید میکردند امپراطور مؤدبانه در مقابل اباء و کلیسا میگفت شما اسقفهای داخلی و ارواح میباشید و من از طرف

خداوند اسقف خارج و حافظ جامعه میباشم.

این اتحاد که در سلطنت قسطنطین بین کلیسا و زمامدار سیاسی کشور برقرار گشت بهره آن غلبه تام مسیحیت بر مذاهب باطله بود در دوره جانشینان قسطنطین بر استحکام این وحدت افزوده شد و ابناء کلیسا با روشن فکری و خلوص از این موفقیت استفاده کامل نمودند و میتوان بطور قطع گفت که سومین رژیم و سیستم حکومت در رم بوجود آمد زیرا در آغاز صعود و ترقی رم سیستم حکومت جمهوری بود و دومین سیستم آن حکومت امپراطوری شد که در مقالات پیش بنفصیل بیان شد از این تاریخ رژیم امپراطوری مسیحیت بوجود آمد .

بطوریکه اشاره شد همانطور که مصلحت پیشوایان کلیسا اقتضا میکرد که متکی بقدرت دولت و امپراطور باشند باید متوجه بود که با تحلیل مفهوم امپراطوری در آن زمان دوام آن بدون تکیه بقدرت روحانی و مذهب امکان نداشت زیرا امپراطوری تجمعی بود از طوایف مختلف و متنوع شهرهای مختلف المرام و عقیده که فاقد هر نوع علاقه و اسباب پیوستگی و حسن ملیت بودند و جامع مشترکی بین آن ملل وجود نداشت تنها رشته محکمی که میتوانست این طوایف و ملل مختلفه را بیکدیگر پیوند داده و متصل کند نیروی مذهب بود و بس . این نیرو هم در کلیسا متمرکز بود که زمام آن بدست پیشوایان مذهبی قرار داشت بنابراین زمامداران برای تمرکز ملل مختلفه که تحت امپراطوری آنان قرار داشتند و اینکه بتوانند آنانرا تحت یک لوای واحد جمع نمایند و پایه سلطنت و حکومت خود را محکم نمایند احتیاج بکلیسا و ابناء آن که نماینده مذهب و قدرت روحانی بودند داشتند این فلسفه پس از فتوحات اسکندر بصورت فرضیه جهانی یا حقوق طبیعت در فلسفه رواقیون مورد بحث و تحلیل قرار گرفت اینک همان فرضیه بصورت دیگری مورد

عمل قرار میگیرد و در هر صورت تئوری و فلسفه مسیحیت بر این اساس استقرار یافت که هر فرد انسانی دارای دو طبیعت میباشد یکی طبیعت مادی و جسمانی ، دوم طبع معنوی و روحانی در این صورت بالطبع هر فرد انسانی در سیر تکاملی مدنیت و روحانیت باید تحت تربیت و نظارت دو معلم و ناظر قرار گیرد ناظر روحانی و سیاسی و لذا تعیین مشخصات امور روحانی از امور دنیوی و جسمانی و رابطه بین دو مؤسسه رسمی اجتماع مذهبی و سیاسی مسئله‌ای بود که میبایست عالم مسیحیت آن را حل نماید باین بیان جوهره فلسفه امپراطوری مسیحی را تشخیص روحیات از دنیویات میتوان دانست زیرا هر فرد مسیحی طبق آئین مسیحیت مکلف است بدو نیرو و قدرت روحانی و دنیائی وفادار و مطیع باشد و بموجب دستور کتاب مقدس در امور دنیائی و سیاسی مکلف به تبعیت از زمامدار دولت وی بود و حتی شخص اسقف از این تکلیف برائت نداشت .

و همچنین هر فرد مسیحی حتی شخص امپراطور در امور روحانی مکلف به تبعیت از دستورات کلیسا بود باین ترتیب قرن چهارم بعد از میلاد کلیسا و مشایخ آن باوج قدرت و ترقی رسیدند .